

## درس سوم: پاسداری از حقیقت از: گوشواره عرش اثر: تعلیمی قرن ۱۴ نویسنده: سید علی موسوی گرما رودی

❖ این درس با عنوان «پاسداری از حقیقت» از کتاب گوشواره عرش که از مجموعه کامل شعرهای آیینی به قلم سید علی موسوی گرما رودی است انتخاب شده است. در این شعر که در قالب شعر سپید است، ماجرای غم انگیز حادثه کربلا به صورتی زیبا و عرفانی تشریح و تحلیل گردیده است. با هم بخش از این متن غم انگیز را بخوانیم.



شناسنامه: قالب: ..... وزن: ..... دقایفیه: ..... رون مایه: .....

✓ درختان را دوست می دارم / که به احترام تو قیام کرده اند / و آب را / که مهر مادر توست

قلمرو زبانی: مهر: مهریه، کابین (کاوین) / مادر: ..... / تو: مرجع ضمیر امام حسین

قلمرو ادبی: قالب: سپید / جانبخشی: ..... / حسن تعلیل (علت روییدن درختان تو هستی) / اغراق / تناسب: آب، درخت

بازگردانی: هر چیزی که من را به یاد تو بیندازد، دوست دارم. مثل همین درختان که دلیل راست قامتی آنان ایستادن به احترام توست.

قلمرو فکری: ..... / پیام: .....

✓ خون تو شرف را سرخگون کرده است / شفق آینه دار نجابتت / و فلق محرابی که تو در آن / نماز صبح شهادت گزارده ای

قلمرو زبانی: شرف: آبرو، بزرگ منشی، بزرگواری / شفق: سرخی شامگاهی / نجابت: ..... / آینه دار: کسی که آینه را در پیش عروس یا هر

کس دیگر نگه دارد تا خود را در آن ببیند، آرایشگر / فلق: فجر، سپیده صبح / محراب: قبله، جای ایستادن پیش نماز

قلمرو ادبی: خون: مجاز از جان باختن، شهادت / سرخگون کرد: کنایه از این که اعتبار بخشید / تضاد: ..... / شفق آینه دار: جانبخشی /

گزاردن: ادا کردن، انجام دادن (بن ماضی: گزارد، بن مضارع: گزار) (هم آوا؛ گذاشتن: نهادن)

بازگردانی: کشته شدن تو باعث سربلندی توست. تو همچون شامگاه و بامداد پاک و زیبایی و خونت مانند سرخی شفق و فلق زیباست.

قلمرو فکری: ..... / پیام: .....

✓ در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم / در حضيض هم می توان عزیز بود / از

گودال بپرس

قلمرو زبانی: رفیع: ..... / حضيض: فرود، جای پست در زمین یا پایین کوه

قلمرو ادبی: گودال خون .. مکیده: جانبخشی / تلمیح به داستان جان باختن امام حسین / متناقض نما: ..... / تلمیح به

« شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ » (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته است.) / رفیع، حضيض: تناقض / از گودال بپرس: جانبخشی

بازگردانی: هر چیزی که به تو بازخوانده شود، ارزشمند می‌گردد همانند گودال بی ارزشی که با شهادت تو در آن ارزشمند گردید.

قلمرو فکری: ..... / پیام: .....

✓ شمشیری که بر گلوی تو آمد / هر چیز و همه چیز را در کاینات / به دو پاره کرد: / هر چه در سوی تو حسینی شد / دیگر

سو یزیدی...

قلمرو زبانی: کاینات: ..... / «ی» در حسینی و یزیدی: ی نسبت

قلمرو ادبی: شمشیری ... آمد: کنایه از گلوی تو را برید و شهید کرد / تضاد: ..... / واژه آرای: ..... / تلمیح به داستان جان باختن

امام حسین

بازگردانی: تو معیار حق و باطلی. هر کس سوی تو باشد، حق است و هر کس سوی دیگر نباشد باطل خواهد گشت.

قلمرو فکری: ..... / پیام: .....

✓ آه، ای مرگ تو معیار! / مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت / و آن را بی قدر کرد / که مردنی چنان / غبطه بزرگ زندگانی

شد

قلمرو زبانی: ۳ شبه جمله (آه / ای (با تو هستم) / مرگ تو معیار) / سخره: ..... / بی قدر: بی ارزش (هم‌آوا ← غدر: نابکاری،

خیانت) / غبطه: رشک بردن، حال و روز کسی را آرزو داشتن بی آنکه خواهان زوال او باشیم.

قلمرو ادبی: تضاد: ..... / مرگت ... به سخره گرفت: جانبخشی، کنایه

بازگردانی: مرگ تو ارزشمندتر از زندگانی است؛ ازین رو زندگان به مرگ تو رشک می‌ورزند و دوست دارند همانند تو جان بیازند.

قلمرو فکری: ..... / پیام: .....

✓ خونت / با خون بهایت، حقیقت / در یک تراز ایستاد

قلمرو زبانی: تراز: سطح / حقیقت: بدل خون بهایت

قلمرو ادبی: خون: مجاز از جان باختن / خونبها: دیه، پولی که در ازای خون مقتول به بازماندگان او دهند / خونت ... ایستاد: جانبخشی

بازگردانی: خون تو عینخون بهای توست و خون بهای تو خود حقیقت است و هر دو هم ارز اند.

قلمرو فکری: ..... / پیام: .....

درس پنجم: بیداد ظالمان      از: دیوان اشعار      اثر: قرن ۷ و ۸      نویسنده: سیف فراغانی

❖ این درس از کتاب «دیوان اشعار» اثر «سیف فراغانی» نویسنده قرن ۷ و ۸ انتخاب گردیده است. این قصیده با مصرع «هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد» آغاز می‌شود. وی در سده هفتم هجری، هنگامی که شهرهای بزرگ و آباد ایران، در آتش بیداد مغلان می‌سوخت، این شعر را سرود. سیف در این سروده، از رفتار ظالمانه فرمانروایان و تاخت و تاز سپاه مغل، با بیان کوبنده‌ای انتقاد می‌کند با هم بخوانیم چند بیت از این قصیده زیبا را:



شناسنامه: قالب: ..... وزن: ..... قافیه: ..... درون مایه: .....

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد      هم رونق زمان شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی: رونق: فروغ، زیبایی، شکوه / زمان: .....

قلمرو ادبی: شما نیز بگذرد: ردیف/ جهان: مجاز از زندگی / مرگ بر جهان کسی گذشتن: کنایه از فرارسیدن مرگ او / مرجع شما: فرمانروایان و توانگران ستمگر

بازگردانی: سرانجام مرگ به سراغ شما خواهد آمد و شکوه روزگار شما نیز روزی به پایان خواهد رسید.

قلمرو فکری: ..... / پیام: به سرآمدن ستم و سرآمدن روزگار ستمگران

وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب      بر دولت آشیان شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی: وین: این / بوم: ..... / محنت: اندوه، غم / از پی: برای، به خاطر / دولت: زمان فرمانروایی، دارایی / آشیان: آشیانه / دولت

آشیان: دولت سرا، آشیانه خوشبختی

قلمرو ادبی: بوم: نماد شومی / بوم محنت: اضافه تشبیهی / بوم محنت بر آشیان کسی گذشتن: کنایه از "نابودی قدرت و اعتبار" / دولت آشیان: ترکیب تشبیهی

بازگردانی: اندوه، جغد شوم ویرانگری است که به ما بسنده نمی‌کند شما را نیز نابود خواهد کرد.

قلمرو فکری: ..... / پیام: گرفتار اندوه شدن بیدادگران

◀ آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی: اجل: مرگ (شبه هماوا: عجله) / خاص: ..... / عام: توده مردم / حلق: .....

قلمرو ادبی: اضافه تشبیهی: ..... / گلوگیر: کنایه از " نابود کننده، خفه کننده، کشنده / خاص و عام: آرایه تضاد، مجاز از " همه مردم / گلو، حلق، دهان: تناسب / آب اجل بر حلق کسی گذشتن: کنایه از " مرگ و نابودی او " / تلمیح به آیه " کل نفس ذائقه الموت " هر نفسی چشنده مرگ است.

بازگردانی: مرگ مثل آبی گوارا بر گلوی همه گذر می کند و نابودکننده همگان است، روزی شما را نیز نابود خواهد کرد.

قلمرو فکری: ..... / پیام: نابودی ستمگران

◀ چون داد عادلان به جهان در، بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی: چون: به علت آن که / داد: عدل و انصاف / به جهان در: دو حرف اضافه برای یک متمم / بقا نکرد: باقی نماند / بیداد: ظلم و ستم

قلمرو ادبی: داد و بیداد، عادلان و ظالمان: تضاد / واج آرایه: " د " و " ن "

بازگردانی: همانگونه که عدل و داد انسان‌های دادگر در جهان باقی نمی‌ماند، پس ستم ستمگران نیز بی گمان از بین رفتنی خواهد بود.

قلمرو فکری: ..... / پیام: همه چیز در این جهان نابودشدنی است.

◀ در مملکت چو غرّش شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی: مملکت: ..... / غرّش: بانگ، فریاد، خروش / استعاره: ..... / عوعو: واق واق، " نام آوا"، استعاره از

«قدرت‌های ظاهری» / سگان: استعاره از " مزدوران ستمگران " / غرّش و عوعو، سگان و شیران: تضاد / گذشت و بگذرد: اشتقاق (رشته انسانی) /

واج آرایه «ش»

بازگردانی: چون بانگ و خروش انسان‌های دلیر گذشت و رفت، این صدای گوش خراش شما انسان‌های پست نیز ماندگار نیست است.

قلمرو فکری: ..... / پیام: نابودی دستیاران ستمگران

◀ بادی که در زمانه بسی شمع‌ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

قلمرو زبانی: بسی: ..... کشتن: خاموش کردن / چراغدان: .....

درس ششم: مهر و وفا / از: دیوان حافظ / اثر: غنای قرن هشتم / نویسنده: حافظ شیرازی

❖ این درس با عنوان «مهر و وفا» تزیین است از دیوان غزلیات که به قلم شاعر بزرگ قرن هشتم حافظ شیرازی انتخاب شده است. با هم این غزل شعر انگیز را می خوانیم.



شناسنامه: قالب: ..... وزن: ..... قافیه: ..... درون مایه: .....

هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد / خدای در همه حال از بلا نگه دارد

قلمرو زبانی: اهل وفا: باوفایان، وفاداران / خدای: ..... خدا او را / بلا: گرفتاری

قلمرو ادبی: جانب کسی را نگه داشتن: کنایه: ..... / نگه دارد: ردیف / هر، در: جناس / واج آرای «ا»

بازگردانی: هر کس که از باوفایان پشتیبانی و حمایت کند، خداوند نیز او را در هر حالی از گرفتاریها حفظ می کند.

پیام: وفاداری

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد

قلمرو زبانی: حدیث: ماجرا، روایت، سخن / مگر: جز / حضرت: جناب / که: زیرا / آشنای نخست: معشوق، دلبر؛ آشنای دوم: عاشق، دلشده

قلمرو ادبی: واژه آرای: دوست، آشنا

بازگردانی: ماجرای دوست را فقط به جناب دوست می گویم؛ زیرا فقط دوست محرم راز دوستش است.

پیام: محرم بودن یار

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای / فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

قلمرو زبانی: معاش: زندگی، زیست، زندگانی کردن / دل: منادا / فرشته ات: جهش ضمیر، فرشته تو را

قلمرو ادبی: دلا: ای دل، جانبخشی / دل: مجاز از انسان / بلغزد پای: کنایه از خطا کند، دچار کژروی شود / دل، پا، دست: تناسب

واج آرای: «د»

بازگردانی: ای دل، به گونه ای زندگانی کن که اگر دچار لغزش و خطا شوی، فرشته با دعا کردن در حق تو، تو را حفظ کند.

پیام: معاش حلال

### نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

### گرت هواست که معشوق نغسلد پیمان

**قلمرو زبانی:** گرت: اگر تو را، جهش ضمیر / هوا: میل و آرزو / نغسلد: نشکند، پاره کردن (بن ماضی: گسست، بن مضارع: گسل) / رشته: ریسمان  
**قلمرو ادبی:** سر رشته را نگه دار: کنایه از وفاداری کن / دار، دارد: هم‌ریشگی (رشته انسانی) / گر، سر: جناس / واج آرایی: «گ»، «ر»  
**بازگردانی:** اگر میل و آرزوی آن داری که معشوق پیمانش را با تو نشکند، تو نیز در حق او وفادار باش تا او نیز با تو وفادار باشد.  
**پیام:** لزوم وفاداری عاشق

### ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

### صبا بر آن سر زلف از دل مرا بینی

**قلمرو زبانی:** صبا: بادی که از شمال شرقی می‌وزد، باد بهاری، ای صبا، منادا / هم‌آوا: صبا، سبا (نام یک شهر) / زلف: موی بلند جلوی سر / از: اگر / از روی: به خاطر  
**قلمرو ادبی:** ای صبا: جانبخشی؛ نماد پیک و نامه بر؛ واسطه میان دلبر و دلشده / سر: ایهام تناسب، ۱- نوک ۲- کله (در معنای دوم با زلف و روی تناسب دارد) / دل را سر زلف دیدن: کنایه از عاشق زلف یار دیدن / روی: ایهام تناسب، ۱- به خاطر ۲- چهره (در معنای دوم با زلف و سر تناسب دارد) / جا نگه دارد: وفادار باشد، حق دوستی را ادا کند / دل، زلف: تناسب / واج آرایی: «ر»  
**بازگردانی:** ای باد صبا، اگر دل مرا اسیر زلف یار دیدی، لطفاً به یارم بگو که نسبت به من بی مهر نباشد.  
**پیام:** درخواست وفاداری از معشوق

### ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد

### چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت؟

**قلمرو زبانی:** چو: هنگامی که / ش: مرجع آن، دلبر است  
**قلمرو ادبی:** دلم را نگاه دار: کنایه از وفادار باش، دلم را نشکن / گفتم، گفت: هم‌ریشگی (هم‌ریشگی) / دست: مجاز از توان و نیرو / خاستن: بلند شدن (بن ماضی: خاست؛ بن مضارع: خیز) / ز دست بنده چه خیزد: پرسش انکاری / خدا نگه دارد: تلمیح به «توکلتُ علی الله» / دست، دل: تناسب  
**بازگردانی:** هنگامی که به یارم گفتم دلم را نشکن او چه گفت؟ او گفت از دست بنده چه کاری برمی آید. خدا دلت را نشکند.  
**پیام:** توکل بر خدا

### که حق صحبت مهر و وفا نگه دارد

### سر و زر و دل و جانم فدای آن یاری

**قلمرو زبانی:** زر: طلا / یار: دلبر / مهر: عشق، مهربانی

درس هفتم: کمال و جمال از: تفسیر سوره یوسف اثر: غنای قرن ۴ و ۵ نویسنده: احمد بن محمد بن زید طوسی

❖ این درس از تفسیر سوره یوسف اثر احمد بن محمد بن زید طوسی قرن چهارم و پنجم هجری قمری انتخاب گردیده است که در آن از جمال قرآن و قصه ها و حکایت های پر ماجرای آن از جمله ماجرای حضرت یوسف سخن رانده شده است. قمتح از این تفسیر زیبا را با عم مرور کنیم.



شناسنامه: قالب: ..... متن: ..... درون مایه: .....

بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان؛ در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است.

قلمرو زبانی: مانند: همانند

قلمرو ادبی: نعمت، حکمت: کلمات مسجع / تشبیه: .....

بازگردانی: این را بدان که قرآن مثل بهشت جاودان است در بهشت هزار نوع نعمت وجود دارد و در قرآن هزار نوع پند و حکمت.

مثل قرآن، مثل آب است روان؛ در آب، حیات تنها بود و در قرآن حیات دلها بود. در قرآن قصه ها بسیار است و لکن قصه یوسف نیکوترین قصه هاست.

قلمرو زبانی: مثل: حکایت / بود: می باشد (بن ماضی: بود، بن مضارع: بو) / حیات: زندگانی (هم آوا؛ حیاط: محوطه باز خانه)

قلمرو ادبی: تنها، دلها: کلمات مسجع / تشبیه: .....

بازگردانی: و قرآن مانند آب روان است؛ آب سبب زندگی جسم هاست و قرآن موجب زندگی دلها و روان هاست. در قرآن داستان بسیار است ولی داستان یوسف زیباترین داستان است.

این قصه، عجیب ترین قصه هاست؛ زیرا که در میان دو ضد جمع بود: هم فرقت بود و هم وصلت؛ هم محنت بود، هم شادی؛ هم راحت بود هم آفت؛ هم وفا بود، هم جفا؛ در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود؛ پس چون در او این چندین اندوه و طرب بود، در نهاد خود شگفت و عجب بود.

قلمرو زبانی: بود: می باشد (بن ماضی: بود، بن مضارع: بو) / فرقت: جدایی / وصلت: پیوند، پیوستگی / محنت: اندوه، ناراحتی / راحت: آسایش /

آفت: بلا / جفا: ستم / بدایت: آغاز / بند: ریسمان / گاه: تخت / طرب: شادی / نهاد: ذات و سرشت

**قلمرو ادبی:** راحت، آفت: کلمات مسجع / وفا، جفا: کل مات مسجع، جناس / بند: مجاز یا کنایه از گرفتاری و اسارت / تخت و گاه: مجاز یا کنایه از فرمانروایی / بدایت، نهایت: تضاد / بند و چاه، تخت و گاه: تضاد

**بازگردانی:** این داستان، شگفت آورترین داستان‌هاست؛ زیرا دو چیز ضد را کنار هم گرد آورده: هم جدایی است هم رسیدن؛ هم رنج است، هم شادی؛ هم آسایش است هم سختی، هم وفاداری است هم پیمان شکنی و ستم؛ در آغاز اسارت و در چاه افتادن است و در پایان به تخت پادشاهی رسیدن؛ پس چون در این داستان، این گونه غم و شادی وجود دارد، شگفت آور است.

گفته اند «نیکو ترین»، از بهر آن بود که یوسف صدیق، وفادار بود و یعقوب خود او را به صبر، آموزگار بود و زلیخا در عشق و درد او بی قرار بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار بود، و خبر دهنده از او ملک جبار بود.

**قلمرو زبانی:** از بهر: برای / صدیق: بسیار راستگو / زلیخا: همسر عزیز مصر / بی قرار: ناآرام / اندوه: غم / ملک: پادشاه / جبار: مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است

**قلمرو ادبی:** وفادار، آموزگار، بی قرار، بسیار، جبار: کلمات مسجع / اندوه، شادی: تضاد

**بازگردانی:** گفته‌اند «نیکو ترین»، به این دلیل است که یوسف راستگو و وفادار بود و یعقوب خود به او درس صبر می‌داد و زلیخا در عشق و درد او بی‌تاب بود و اندوه و شادی در این قصه بسیار است، و کسی که این قصه را گفته، خداوند صاحب اختیار است؛ پس به ناچار سخن و داستان آن‌ها، نیکوترین سخن زمانه بود.

قصه حال یوسف را نیکو نه از حسن صورت او گفت، بلکه از حسن سیرت او گفت؛ زیرا که نیکو، بهتر هزار بار از نیکو رو. نبینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؛ از روی نیکوش حبس و چاه آمد، و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.

**قلمرو زبانی:** حسن: زیبایی / صورت: چهره / سیرت: رفتار / نیکو: زیبا / نیکو خو: خوش اخلاق / رو: چهره / بند: ریسمان

**قلمرو ادبی:** هزاربار: مجاز از بسیار / رو، خو: جناس / امر و فرمان: کنایه از اینکه به فرمانروایی رسید / حبس: اسارت

**بازگردانی:** خداوند داستان و حال حضرت یوسف را نه به خاطر زیبایی ظاهر او که به علت زیبایی باطن او روایت کرده است؛ زیرا کسی که باطن و سرشتی نیک دارد هزار بار بهتر از کسی است که زیبارو است. نمی‌بینی که روی زیبا، یوسف را به اسارت و زندان افکند و باطن زیبا او را به پادشاهی رساند؟ از زیبایی ظاهر برایش زندان و در چاه افتادن به دست آمد و از سرشت پاکش پادشاهی به دست آورد.

درس هشتم: سفر به بصره از سفرنامه ناصر خسرو اثر: غنای قرن ۵ نویسنده: ناصر خسرو

❖ این درس با عنوان «سفر به بصره» برگرفته از کتاب «سفرنامه ناصر خسرو» است. اثری غنایی که محصول سفر هفت ساله ناصر خسرو به کشورهای عربی اطراف ایران است. در این متن ناصر خسرو خاطرات تلخ و شیرین خود را در شهر بصره تعریف می‌کند که به همراه برادر خود دجّار فقر مالی شدید می‌شوند و وزیر ملک احوال، که او را «ابوالفتح علی بن احمد» می‌گفتند، به آنان کمک می‌کند و آنان را حمایت مالی می‌نماید و آنان با آرامش به وطن خود باز می‌گردند. با هم بخشی از این ماجرا را زیبا را بخوانیم.



شناسنامه: قالب: ..... متن: ..... درون‌مایه: .....

چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم، و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم و می‌خواستیم که در گرمابه روم، باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت بسته از سرما.

قلمرو زبانی: چون: ..... / عاجزی: ..... / مانده: همانند / موی سر باز نکرده بودیم: موهایمان را نتراشیده بودیم / گرمابه: ..... / باشد که: امید است، شاید / جامه: تن پوش / لنگ: پارچه ندوخته / پلاس: نوعی گلیم، جامه‌ای پشمینه و ستر که درویشان پوشند / و پلاس ... بسته: حذف به قرینه لفظی

قلمرو ادبی: از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم: تشبیه / موی سر، باز نکرده بودیم: .....

بازگردانی: هنگامی که به بصره رسیدیم، از برهنگی و ناتوانی شبیه دیوانه ها شده بودیم، و سه ماهی بود که موی سرمان را نتراشیده بودیم و می‌خواستیم که در حمام بروم تا گرم شوم؛ زیرا هوا سرد بود و لباس نداشتم و من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم و پلاس پاره‌ای در پشت از سرما بسته بودیم.

گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خورجینکی بود که کتاب در آن می‌نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه بان دهم، تا باشد که ما را دمکی زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم. چون آن درمک ها پیش او نهادم، در ما نگریست؛ پنداشت که ما دیوانه‌ایم. گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه بیرون می‌آیند»، و نگذاشت که ما به گرمابه در رویم.

قلمرو زبانی: گذاشتن: اجازه دادن، رها کردن، نهادن، وضع کردن(بن ماضی: گذاشت، بن مضارع: گذار)؛ گزاردن: انجام دادم، ادا کردن، گزارش کردن / خورجینکی: خورجین کوچک، کیسه‌ای که معمولاً از پشم درست می‌کنند و شامل دو جیب است. / نهادن: گذاشتن(بن ماضی: نهاد، بن مضارع: نه) / گرمابه بان: حمام چی / درم: درهم، سکه نقره / درمک: درهم اندک / درم سیاه: درهم تقلبی / دم: .....، مجاز از لحظه / دمکی:

لحظه اندک / دمکی زیادت: لحظه‌ای بیشتر / شوخ: ..... / باز کردن: جدا کردن، گرفتن / نگریست: نگاه کرد(بن ماضی: نگریست، بن مضارع: نگر) / پنداشت: تصور کرد(بن ماضی: پنداشت، بن مضارع: پندار) / در رفتن: .....

**بازگردانی:** گفتم اکنون که به ما اجازه می‌دهد که در حمام برویم؟ خورجینکی بود که کتاب در آن می‌گذاشتم، آن را فروختم و از پول آن، چند درم بی ارزش تقلبی، در کاغذ گذاشتم که به گرمابه بان دهم، تا شاید که ما را چند لحظه بیشتر در گرمابه بگذارد بمانیم و چرک خودمان را بگیریم. هنگامی که آن چند درهم را جلوی او گذاشتم، به ما نگاه کرد؛ گمان کرد که ما دیوانه‌ایم. گفت: « بروید که الآن مردم از گرمابه بیرون می‌آیند»، و نگذاشت که ما به گرمابه داخل شویم.

از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتیم. کودکان بر در گرمابه، بازی می‌کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می‌انداختند و بانگ می‌کردند.

**قلمرو زبانی:** خجالت: شرمندگی / در پی: دنبال / بانگ: .....

**بازگردانی:** از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به سرعت رفتیم. کودکان بر در حمام، بازی می‌کردند؛ گمان کردند که ما دیوانه‌ایم. دنبلمان افتادند و به سوی ما سنگ می‌انداختند و فریاد می‌زدند.

ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می‌نگریستیم و مکاری از ما سی دینار مغربی می‌خواست، و هیچ چاره ندانستیم؛ جز آنکه وزیر ملک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم گرمی تمام، به بصره آمده بود؛ پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر، صحبتی بودی و این [مرد] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.

**قلمرو زبانی:** باز شدیم: ..... / مکاری: چاروادار(کسی که شتر کرایه می‌دهد) / مغربی: منسوب به کشور مغرب؛ در مورد طلا مجازاً به معنی «مرغوب» به کار رفته است / ملک: ..... / اهل: شایسته / فضل: هنر و دانش / گرمی: جوانمردی / افتاده بود: پیش آمده بود / صحبتی بودی: رفت و آمدی داشت / وسعت: ..... / حال: حال و روز / مرمتی: اصلاح و رسیدگی

**قلمرو ادبی:** دست تنگ: تهی دست، کنایه

**بازگردانی:** ما به گوشه‌ای بازگشتیم و با تعجب به کار دنیا نگاه می‌کردیم و چاروادار از ما سی دینار مغربی می‌خواست، و هیچ راه چاره‌ای نداشتیم؛ جز آنکه وزیر شاه اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می‌گفتند، مردی شایسته بود و از شعر و ادب آگاهی داشت، و هم کاملاً جوانمردی بود، او به بصره آمده بود؛ پس من در آن حالت با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنا شده بودم و او با وزیر، رفت و آمدی داشت و این [مرد] پارسی هم دست تنگ بود و توان مالی نداشت که به حال من رسیدگی کند.

احوال مرا نزد وزیر بازگفت. چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی». من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم. رقعهای نوشتنم و عذری خواستم و گفتم که «بعد از

# کتابچه آرایه های ادبی

## پیش نیاز (۱)

دبیر آموزش ملی: معصومه گودرزی

جزوه کاربردی برای همه رشته ها  
«دوره متوسطه ۲ و کنکور»





حرفی از سهراب به یاد است مرا

«جور دیگر باید دید، جور دیگر باید خواند»

اما نه؛

شاید امروز...

جور دیگر باید گفت...!

سخن امروز از دیدن و از خواندن نیست!

حرف امروز این است؛ شوق یک گفتن خوب و روان مثل آب

مثل شعر سهراب

تو فقط دل بده، دل

گوش دل را بسپار

به همین گفتن ناب...

شاید...

جور دیگر شاید...!



هدف از یادگیری آرایه های ادبی چیست؟ (چرا باید آرایه ها را یاد بگیریم؟)

هر علم و فنی که در زندگی به کار ما نیاید، فراگیری آن، تنها تلف کردن وقت است. بسیاری از صحبت های ما در طول روز برگرفته از آرایه های ادبی است که ناخودآگاه بر کلام ما جاری می شود. همه ما در زندگی روزمره با این علم سروکار داریم و اغلب بی آنکه بدانیم یا متوجه باشیم در صحبت ها و مکالمات خود از الفاظ و اصطلاحات فنون آرایه استفاده می کنیم؛ برای نمونه به تمامی ضرب المثل هایی که در مکالمات و روابط گفتاری با دیگران استفاده می کنید، تأمل کنید؛ همه این ها کنایه و جزء علم بیان هستند. یا مثلاً وقتی مادرتان به شما می گوید: «گلم!»، از استعاره بهره گرفته است.

آرایه های کلامی در ادب فارسی از جایگاه و ظرافت ویژه ای برخوردار است؛ هنر استفاده از آرایش های کلامی به ما کمک می کند تا بر جنبه های زیبایی و هنری بیان و گفتارمان افزوده شود و خیلی ساده بگوییم؛ وقتی بتوانیم از این هنر و صنعت های ادبی آن در کلام خود استفاده کنیم، کمترین حسن آن افزایش مخاطبان ماست؛ زیرا در دنیای امروزی فن بیان و سخنوری یکی از مهم ترین راه های کسب درآمد و تجارت است. لازمه یک تجارت معقول و پربار نحوه چگونگی برخورد با مخاطبان است؛ پس قبل از آن که از این علم به عنوان یک پیش نیاز درسی یاد کنیم، بهتر است ارتباط این فن را با زندگی اجتماعی خود دریابیم و در یک جمله کلام را خلاصه کنیم؛ «بیایید با آرایه ها بیشتر زندگی کنیم!»

برخی فواید این فن به شرح زیر است:

۱) لذت ادبی

۲) آموزش مفاهیم و قرابت های معنایی

۲) کمک به تفهیم مطالب

۴) کمک به شیوایی و زیبایی گفتار و افزایش قدرت فن بیان و...

## آرایه های ادبی در دو بخش خلاصه می شوند: علم بیان و علم بدیع

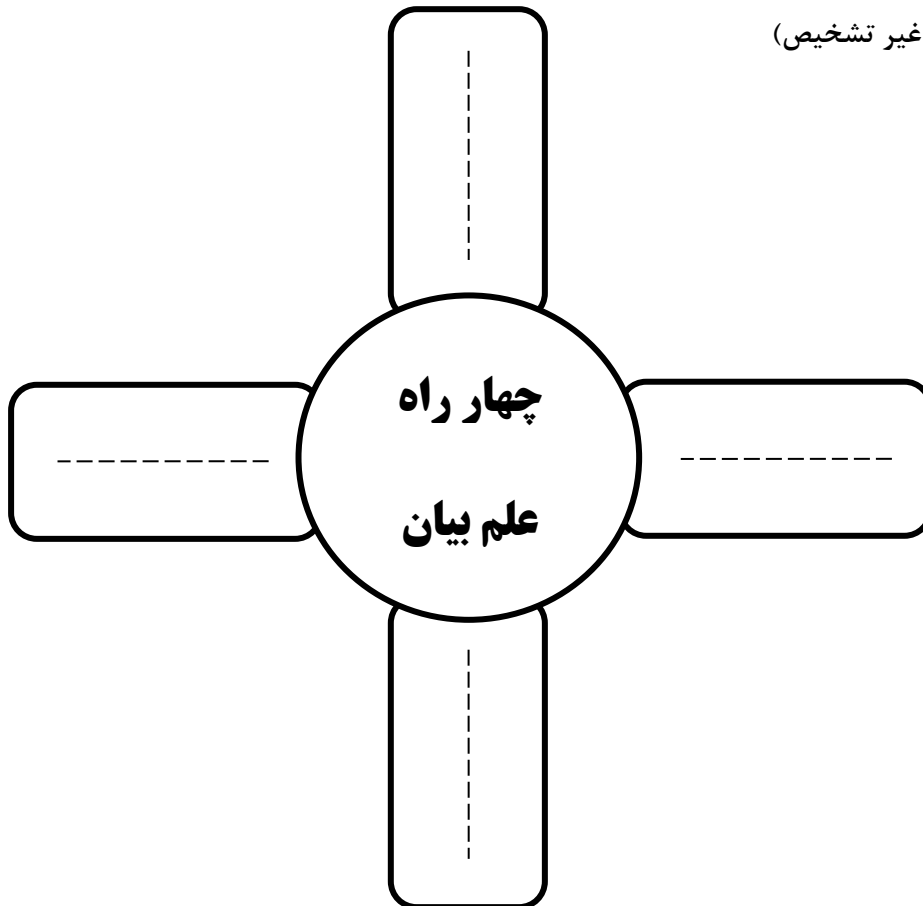
علم بیان: این علم از چهار بخش تشکیل شده است:

۱. تشبیه

۲. استعاره (تشخیص و غیر تشخیص)

۳. مجاز

۴. کنایه



### الف) تشبیه

✓ تشبیه: مانند کردن چیزی یا کسی به پدیده ای دیگر تشبیه است که در آن حداکثر چهار رکن دریافت شود.

✓ چهار رکن تشبیه عبارت اند از:

مشبه	ادات تشبیه	مشبه به	وجه شبه
معشوق	مثل	سرو	بلند است

(۱) مشبه: چیزی که تشبیه می شود.

(۲) مشبه به: چیزی که بدان تشبیه می کنند.

(۳) ادات تشبیه: واژه هایی از قبیل: مثل، چون، مانند، به سان و... ادات و ابزار تشبیه هستند.

(۴) وجه شبه: ویژگی مهم مشبه به که به مشبه نسبت داده می شود.

به خاطر بسپارید: استفاده از قالب تشبیه بهترین راه شناسایی استعاره از تشبیه است.



# کتابچه دستور زبان فارسی

## پیش نیاز (۲)

دبیر آموزش ملی: معصومه گودرزی


کاربردی برای همه رشته ها

«متوسطه ۲ و کنکور»

## یه گپ و گفت خودمونی:

❖ سلام به رو ماهت! می دونی چیه؟ همین جا آرت تشکر می کنم که بهم اعتماد داری. اما یه توصیه دوستانه! هیچ چیز رو با شک قبول نکن! مخصوصاً تو آموزش دیدن. اگه همین حالا هم به این جزوه شک داری، تا دیر نشده، ببندش و وقتت رو بردار و برو جای دیگه خرج کن. نمی گم پولت رو. چون جای پول پر می شه. این وقته، که دیگه جایگزین نداره. اما اگه بهش و بهم ایمان داری، سرقصه رو بگیر و برو جلو...

✓ اینم بدون؛ دستور، یعنی نقش بازی کردن! زندگی ما آدما هم یه دستوره... ما اجزای اون هستیم! هر کدوم طبق مصلحت الهی یه نقش بر عهده داریم؛ یکی فاعل و یکی مفعول می شه! بعد تو یه مرحله دیگه اون که فاعل بود، مفعول می شه... یا نقش متممی پیدا می کنه... یه وقت هسته گروه می شه، جای دیگه هم وابسته...! زندگی یعنی دستور و نقش بازی کردن! مهم نیست کی، چه نقشی می گیره! این مهمه که هر کی تو نقش خودش خوب و عالی بازی کنه...!

من به فکر عالی درس دادم؛ پس تو هم به فکر عالی یاد گرفتن باش! اگه تصمیمت رو گرفتی بریم که شروع کنیم! 

این نوشتار در پنج قسمت اطلاعات دستوری شما را تکمیل می کند؛ هر بخش زیر مجموعه قسمت بعدی است؛ بنابراین توصیه می شود هر بخش را خوب بخوانید، خوب بفهمید، خوب تمرین کنید؛ سپس به سراغ بخش بعدی بروید.

➤ در بخش اول، واج ها و حرف ها در الفبای فارسی بررسی می شوند. بخش دوم به شناسایی تکواژ و انواع آن می پردازد؛ زیرا ابزار لازم برای ساخت بخش سوم یعنی واژه ها (ساده و غیر ساده: وندی، مرکب و وندی - مرکب)، همین تکواژها هستند.

➤ انواع گروه در بخش چهارم ارائه شده است که در دو موضوع ساختار گروه (هسته - وابسته و وابسته وابسته) و انواع گروه حرف هایی شنیدنی برای شما دارد و در آخرین زنجیره ترکیب انواع گروهها با هم که بخش جمله را تشکیل می دهند، توضیح داده می شوند.

➤ در پایان این نوشتار افعال متفاوت با معنای مختلف توضیح داده شده اند و سپس فعل با شش ویژگی بررسی شده است.

## بخش اول: واج

### قسمت اول: بررسی واج و حرف در الفبای فارسی

کار زبان چیست؟ ابلاغ و انتقال پیام از ذهنی به ذهن دیگر است و نخستین مرحله سخن، ترکیب واج ها با هم است.

مراحل ساخت جمله مستقل: واج ← تکواژ ← واژه ← گروه ← جمله مستقل

این خط مستقیم، خط فراگیری دستوره؛ یه نقشه راه. باید هر مرحله رو خوب یاد بگیری تا همچین مستقیم بیفتی تو مرحله بعدی. بریم سر صحبت واج رو باز کنیم.

★ واج چیست؟ کوچک ترین واحد زبان است که تفاوت معنایی ایجاد می کند.

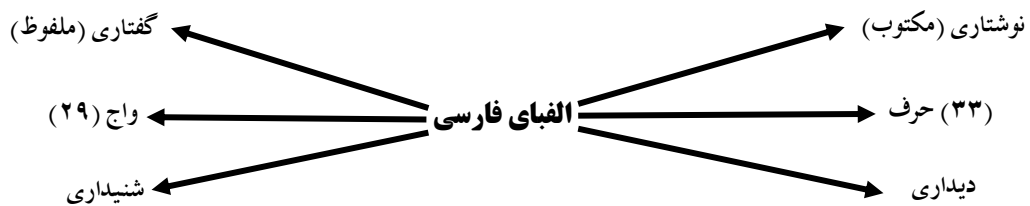
اگر زنجیره گفتاری را بر خط زمینه نوشته و آن را به کوچک ترین واحد تجزیه کنیم، حرف به دست می آید که تلفظ آن را «واج» می گوئیم.

### الفبای فارسی دارای چند چهره است؟

الفبای فارسی دارای دو چهره است: (۱) حرف (۲) واج: الف (۲۳ صامت ب) ۶ مصوت

واج: نمود آوایی الفبای فارسی (زنجیره گفتاری)

حرف: نمود نوشتاری الفبای فارسی (زنجیره نوشتاری بر خط زمینه)



باید بتوانید از ۳۳ حرف الفبای فارسی، ۲۳ واج صامت بیابید. به کمک هم از ۳۳ حروف الفبا ۲۳ صامت را به شکل زیر استخراج کنیم؛

مرحله اول: ۳۳ حرف الفبای فارسی را بی کم و کاست بنویسید:

حروف الفبای فارسی: ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش: به نام کردگار      از: الهی نامه      اثر: غنایی قرن ۷      نویسنده: عطار نیشابوری

❖ کتاب با شعر معروف از عطار نیشابوری شعر قرن ۷ انتخاب گردیده است و در مورد ستایش خداوند بیدار زیبا و دلنشین سروده شده است. این غزل زیبا را با هم بخوانیم:

شناسنامه: قالب: ..... وزن: ..... قافیه: ..... درون مایه: .....



که پیدا کرد آدم از کفی خاک

به نام کردگار هفت افلاک

قلمرو زبانی: مصراع اول: حذف به قرینه معنوی دارد (شبه جمله) کردگار: خداوند / افلاک: ج فلک: آسمان ها / پیدا کردن: پدید آوردن

کف: سطح داخلی دست انسان

قلمرو ادبی: کف: مجاز از مقدار ناچیز / واج آرایی: ک / تلمیح: به آفرینش انسان از خاک / «آدم» و «آدمی» به معنای عام انسان.

هفت افلاک: مجاز از همه جهان (قدما اعتقاد داشتند آسمان هفت طبقه است و البته به نه فلک نیز اعتقاد داشته اند)

بازگردانی: به نام آفریننده هفت آسمان که حضرت آدم را از خاک اندکی پدید آورد.

پیام: آغاز کارها با نام آفریننده انسان

ز رحمت یک نظر در کار ما کن

الهی فضل خود را یار ما کن

قلمرو زبانی: الهی: خدایا، خدای من / فضل: لطف، توجه، رحمت، احسان که از خداوند می رسد. / رحمت: مهربانی و بخشاینده گی / نظر: نگاه

قلمرو ادبی: جناس ناهمسان: یار و کار / تناسب: فضل و رحمت / نظر در کار کسی کردن: کنایه از توجه کردن و عنایت به او. / واج آرایی «ا»

بازگردانی: خدایا، بخششت را همراه ما کن و از روی مهر و رحمتت به ما توجه و عنایت کن.

پیام: درخواست یاری